

دکتر جان اسوالت ، خروج، جلسه ۱۴، خروج ۳۲

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت در حال تدریس در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۱۴، خروج ۳۲ است.

خب، برای کسانی که شنوایی ضعیفی دارند، دوشنبه آینده جلسه نداریم.

و در آن دوشنبه شب گذشته، به برخی از مسائلی که هفته گذشته در مورد خیمه و کهنات و غیره پرداختیم، خواهیم پرداخت. بنابراین، اگر به همه آن سؤالات پرداختیم، که البته پرداختیم، سعی خواهیم کرد به مرور زمان به برخی از آنها پردازیم. همانطور که در ابتدای این بخش گفتم، ما این نوع ساندویچ جالب را داریم.

ما فصل‌های ۲۵ تا ۳۱ را داریم، دستورالعمل‌هایی برای خیمه و کهنات، و سپس فصل‌های ۳۵ تا ۴۰ را داریم، گزارش ساخت خیمه. آنها تقریباً از زبان یکسانی استفاده می‌کنند، فقط زمان فعل آنها متفاوت است.

تو این کار را خواهی کرد، و موسی این کار را کرد. در این بین، این بخش بسیار مهم، فصل‌های ۳۲ تا ۳۴، یعنی گوساله طلایی قرار دارد. و ما امشب می‌خواهیم به فصل ۳۲ نگاهی بیندازیم.

این به اندازه کافی مهم و محتوای الهیاتی دارد که فکر کردم امشب فقط به یک فصل پردازیم، زیرا از نظر درس‌هایی که اینجا تدریس می‌شود، بسیار مهم است. آیات ۱ تا ۶، وقتی مردم دیدند که موسی در پایین آمدن از کوه تأخیر کرد، مردم نزد هارون جمع شدند و به او گفتند: برخیز، برای ما خدایانی بساز که پیشاپیش ما بروند. در مورد این موسی، و واقعاً کسی که ما را از سرزمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم چه بر سرش آمده است.

پس چرا مردم می‌خواستند هارون برایشان خدایان بسازد؟ بسیار خب، بسیار خب. و چرا، نگرانی آنها چیست؟ دقیقاً. مسئله ترس است.

آنها می‌ترسند. این مشکل در باغ عدن بود. مار، آدم و حوا را متقاعد کرد که خدا قابل اعتماد نیست، و آنها می‌ترسیدند که خدا از آنها استفاده کند، و آنها را از برخی از چیزهایی که نیاز داشتند محروم کند.

خب، آیا آنها دلیلی برای ترسیدن دارند؟ موسی چه مدت در کوه بوده است؟ چهل روز. یک نفر چقدر می‌تواند بدون آب زنده بماند؟ اگر خوش شانس باشید هشت روز. می‌توانید زنده بمانید، بعضی از شما به اندازه کافی مسن هستید که دو یا سه اعتصاب غذای ایرلندی را که در اوایل دهه ۷۰ به خودشان گرسنگی دادند، به یاد بیاورید، فکر می‌کنم ۵۵ روز بود، می‌توانید بدون غذا دوام بیاورید.

اما هشت روز بدون آب. او چهل روز است که آن بالا بوده. در آن طوفان آتش، روی آن کوه آبی نیست.

بنابراین، ترس آنها بی‌اساس نیست. ما نمی‌دانیم چه اتفاقی برای این موسی افتاده است. و طبق آیه اول، او کیست؟ این موسی که ما را بیرون آورد.

این شکست آنهاست، اینطور نیست؟ موسی ما را از مصر بیرون آورد، و موسی آشکارا آنجا روی آن کوه مرده است، بنابراین ما در دردسر وحشتناکی افتاده‌ایم. آنها چه فکری باید می‌کردند؟ خدا آنها را بیرون آورد.

و هر اتفاقی برای موسی بیفتد، خدا هنوز آنجاست. بنابراین، از یک طرف، بله، اگر موسی کسی بود که آنها را بیرون آورد، پس ترس آنها دلیلی داشت.

اما اگر خدا آنها را بیرون آورد، پس هر اتفاقی برای موسی افتاد، آنها نیازی به ترس ندارند. خوب، چطور این نگرش نقطه مقابل اعتماد است؟ خوب، شما باید به خاطر ترسی که شما را هدایت می‌کند، خودتان تصمیم بگیرید. باید خودتان را ببخشید.

باشه، باشه. ترس هیچ پایه و اساسی نداره. اعتماد، به پایه و اساسی داره.

ترس دیگه چی می‌گه؟ آره، آره. تو درست فکر نمی‌کنی. ترس تو رو به جلو می‌بره.

اعتماد می‌گوید: «من نمی‌دانم خدا چطور می‌خواهد این مشکل را حل کند، اما به او ایمان دارم. بنابراین لازم نیست عجله کنم و به سراغ این یا آن یا آن راه حل بروم.» ترس باعث می‌شود به هر چیزی که دم دستمان می‌آید چنگ بزنیم، شاید این راه حل ما را از این مخمصه نجات دهد.

اما، بله، بله، بله، کاملاً، بله، بله. و به جورایی قضیه مرغ و تخم مرغ هم هست. ترس باعث میشه فراموش کنیم.

و چون فراموش می‌کنیم، می‌ترسیم. بله، بله. برگردید، برگردید.

در تمام این مسیر، آنها می‌خواهند به عقب برگردند. آنها از نگاه کردن به ناشناخته‌ها می‌ترسند. آنها ترجیح می‌دهند به شناخته‌ها برگردند، حتی اگر این به معنای بردگی باشد.

از میان خدایان بسیار، تمرکز بر یک، یک خدا. بله، بله. و باز هم، باید گفت، آنچه اینجا اتفاق می‌افتد بسیار تکان‌دهنده است.

همانطور که دو یا سه هفته پیش به شما گفتم، هر چیزی که در مصر آموخته‌اند اشتباه است. خدایان زیادی وجود ندارند. یک خدا وجود دارد.

خدا این دنیا نیست. او خارج از این دنیا است. خدا را نمی‌توان دستکاری کرد.

و شما درست در انتهای لیست قرار می‌گیرید. و بنابراین، دوباره، ما نمی‌توانیم عقب بایستیم و انگشت اتهام، زیادی را به سمت آنها نشانه بگیریم. آنها در یک وضعیت بسیار بحرانی قرار دارند، همانطور که کسی گفت. همانطور که آدم و حوا از باغ بیرون رفتند، حوا به آدم گفت، من معتقدم که ما در یک تغییر الگو هستیم.

بله. ما در حال تغییر الگوی مردم عبری هستیم، یک تغییر بزرگ. و بنابراین، می‌توانیم کمی از ترس آنها را درک کنیم.

فکر می‌کنم این فرض بسیار منصفانه‌ای است. همانطور که می‌توانیم بگوییم، فکر می‌کنم چرا خدا مطمئناً می‌توانسته این دستورات عمل‌ها را داده باشد. می‌توانیم آنها را در پنج فصل در حدود ۴۵ دقیقه بخوانیم.

برای این کار به ۴۰ روز زمان نیاز نداری، درسته؟ اما دقیقاً همین‌ه. فکر می‌کنم این فرض کاملاً منصفانه‌ایه که خدا عمداً این کار رو می‌کنه، که داره اونا رو از بخشی از چیزی که به عنوان حمایت ضروری شون می‌دونن

محروم می‌کنه، دقیقاً برای اینکه سعی کنه اونا رو به جایی برسونه که دیگه به جای تکیه بر جایز الخطا، به معصومین تکیه کنن، چون لوح‌ها با کامپیوتر ساخته نشدن.

احتمالاً نه. یا کمی از آنها. احتمالاً، آنها نبودند.

بله. اهمیت ۴۰ سال چیست؟ ۴۰ سال یک نسل است. بنابراین، اگر بخواهیم بگوییم، یک چرخه کامل است.

و ۴۰ روز پس از آن به عنوان یک چرخه کامل زمان در نظر گرفته می‌شود، هر چرخه‌ای که در مورد آن صحبت می‌کنید. بله، ۳، ۷، ۱۰، ۱۲ و ۴۰ اعداد مقدس کتاب مقدس هستند. خوب، بیایید ادامه دهیم.

حالا، درست در همان لحظه‌ای که مردم می‌گویند، برای ما خدایانی بساز که ما را هدایت کنند، چه کسانی پیشاپیش ما برونند، خدا در کوه چه می‌کند؟ او با موسی صحبت می‌کند و چه چیزی به موسی می‌دهد؟ دستورالعمل‌ها. او قبلاً ده فرمان را داده است. او قرار است آنها را روی سنگ بگذارد، اما آنها قبلاً داده شده‌اند.

و خیمه چیست، خیمه چه چیزهایی را ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد؟ بسیار خوب، رفاقت، حضور خدا، و حضور مرئی. در اینجا چیزی ملموس وجود دارد که نشان دهنده حضور خدا با آنهاست. ما را خدایی بساز که بتوانیم ببینیم.

و در همین لحظه، خدا چیزی را به آنها می‌دهد که می‌داند به آن نیاز دارند. آنها نیاز دارند، همه ما نیاز داریم، زیرا ما در بدن هستیم، به مظاهر ملموس خدا نیاز داریم. به همین دلیل است که ما کلیساهای جامع می‌سازیم.

ما همچنین به مشارکت او نیاز داریم. ما به حس حضور او نیاز داریم. ما باید در عبادت مشغول باشیم و برای عبادت خود تمرکز داشته باشیم.

آنها به چه چیزی نیاز داشتند؟ آیه ۱، بالا، ما را خدایانی کنید که چه کسی چه چیزی را می‌خواهد؟ پیشاپیش ما بروید. خیمه چگونه راهنمایی ارائه می‌داد؟ یک کاهن آنجا بود، بله، بله، اما دقیقاً در سفر راهنمایی می‌کرد. ستون ابری که بالای خیمه بود.

و هنگامی که ستون حرکت می‌کند، شما خیمه را جمع می‌کنید و آن را حرکت می‌دهید تا با آن همراه شود. و هنگامی که ستون متوقف می‌شود، خیمه را باز می‌کنید و آن را برپا می‌کنید و آنجا می‌مانید تا ستون حرکت کند. بنابراین، خدا می‌داند که آنها به چه چیزی نیاز دارند.

و طنز ماجرا اینجاست که در همین لحظه، خدا آنچه را که نیاز دارند به آنها می‌دهد. خیمه چه چیز دیگری را، که ما انسان‌ها به آن نیاز داریم، فراهم کرده است؟ پناهگاه، بله، بله. توصیف خیمه چطور؟ زیباست. اینطور نیست؟ ما انسان‌ها به زیبایی نیاز داریم.

و باز هم، طنز ماجرا اینجاست که تمام چیزی که آرون می‌توانست بسازد یک قهوه‌ی کوچک طلائی بود. خدا نقشه‌های شگفت‌انگیز بسیار بیشتری برای تحقق زیبایی‌شناختی آنها داشت. این رنگ‌ها بی‌هدف و پراکنده نبودند.

این به چیز خیلی قشنگ بود. بله، دقیقاً حق با شماست، کاملاً درسته. اون چیز ابری که به جورایی ترسناکه

ما نمی‌دانیم که این چگونه عمل می‌کند، اما می‌دانیم که یک بت چگونه عمل می‌کند. بنابراین، می‌درخشد، در حالی که در طول روز... نه، شما آن را در حال درخشش ندیدید، اما آن را به صورت ستونی از ابر خواهید دید. بنابراین بله، به دلیل تمایل به کنترل، انکار زیادی، به عبارت بهتر، در اینجا انجام می‌شود.

چون هر چیزی که باید به آنها امید بدهد خیلی... دقیقاً، دقیقاً. شبیه چیزی که ما می‌دانیم نیست. همانطور که قبلاً به شما گفته‌ام، خدای امپراتوری مصر خدای آمون-رع بود که در واقع ترکیبی از دو خداست.

رع خدای خورشید باستان است. آمون خدای پنهان سلسله دوازدهم بود. این سلسله‌ای است که قبل از آمدن یوسف قدرت را در دست داشت.

و آنها این دو را با هم ترکیب کرده‌اند، و آمون-رع با گاو نر نماد شد. همانطور که حدس می‌زنم قبلاً به شما گفتم، ما عملاً همه گاوهای آمون-رع را داریم. آنها مومیایی شده بودند.

ما تعداد زیادی از فراغنه را نداریم، اما تقریباً همه گاوها را داریم. بنابراین، باز هم، این تصادفی نیست. هارون ممکن است بعداً بگوید، می‌دانید، من طلا را گذاشتم و این گوساله بیرون آمد.

نه، نه. اینجا خیلی خاص است. او طلا را از دست آنها گرفت، با ابزار حکاکی آن را شکل داد و یک گوساله طلایی ساخت.

حالا ممکن است که آن یک گاو نر بالغ بوده باشد، و کتاب مقدس با گفتن اینکه بله، فقط یک گوساله، کوچک پیر بوده، آن را مسخره می‌کند. یا ممکن است فقط یک مدل از یک گوساله یک ساله بوده باشد. گوساله نر، می‌دانید، نوعی گوساله نوجوان که در اوج باروری خود است. بنابراین، ما به طور قطعی نمی‌دانیم، اما ممکن است که این یک تمسخر باشد.

اگر قرار بود گاو نر او را به جهنم و درد دچار کند، چرا باید یک بچه بیاورند؟ خب، من فکر می‌کنم، دوباره ممکن است گوساله‌ها، دوباره، عبری‌ها، دایره لغات کوچکی داشته باشند. بنابراین، شما حیوان بالغ و همه چیز را از بدو تولد تا آن زمان دارید، به همین دلیل است که می‌گوییم ممکن است یک بچه یک ساله باشد. و دوباره، بچه یک ساله، می‌دانید، برای دربی، ما بچه‌های دو ساله را می‌آوریم.

اسب‌های دو ساله واقعاً اسب‌های خیلی جوانی هستند. بنابراین، باز هم، این ممکن است یک گاو نر جوان باشد و جوانی و سرزندگی او را تحت فشار قرار دهد. بله.

آرون به مدرسه‌ی علوم دینی در مصر رفت. و بنابراین، او آنچه را که آموخته است انجام می‌دهد. من کاملاً مطمئنم که، در واقع، مدت‌ها پیش مقاله‌ای در این مورد نوشتم.

من کاملاً مطمئنم که آرون مشکل را نمی‌دید، چون می‌توان آن را پیدا کرد، و باز هم می‌گوییم، من رساله دکترایم را در این زمینه نوشتم؛ می‌توانید آن را در سرودها و دعا‌های مصری مانند «آمون خدای یگانه بدون خدای دیگر است. هیچ خدایی مانند آمون وجود ندارد. آمون از خدایان پنهان است» پیدا کنید.

آنها نام او را نمی‌دانند، و او در عین حال گاو نر است. جهان بینی بت پرستانه می‌تواند وحدت را تصور کند. مادامی که هرگز از کثرت جدا نشود.

بنابراین، من مطمئنم که هارون مشکل را نمی‌دید. موسی آن بالا مشغول پرستش یهوه نامرئی است. من اینجا پایین دارم یهوه مرئی را به تصویر می‌کشم.

اگر می‌گوییم عادلانه بوده، آیا او این کار را می‌کند؟ نه، فکر می‌کنم اگر گوساله بوده، یک گاو نر نوجوان بوده است. این چیزی است که ما داریم. او یک گاو نر جوان در اوج قدرت تولید مثلی خود است.

اما، اجازه دهید کمی این موضوع را دنبال کنم، چون درست به همین نکته مربوط می‌شود. بت‌پرستی می‌تواند تصور کند؛ البته، خدایان نامرئی هستند. البته شما نمی‌توانید آنها را ببینید.

اما آن چیز آنجا و خدای نامرئی یکی هستند. هیچ مرزی بین این چیز مرئی که من ساخته‌ام و چیز نامرئی که نمایانگر آن است وجود ندارد. چیزی که کتاب مقدس می‌گوید این است که، بله، وجود دارد.

خدا این دنیا نیست. بنابراین، شما نمی‌توانید او را به شکل چیزی در این دنیا نشان دهید. و این جذابیت است.

این جذابیت بت‌پرستی است. این جذابیت بت‌پرستی در اطراف ماست. خوب، البته که ارواح نامرئی وجود دارند.

اما، آن ارواح نامرئی بخشی از درخت هستند. بله، بله، رودخانه تمام چیزی نیست که در مورد خدای رودخانه وجود دارد. خدای رودخانه یک روح است.

اما، این رودخانه بخشی از روح رودخانه است. به آن عصر جدید می‌گویند. این عصر کهن است.

قدمتی به اندازه‌ی پیدایش نژاد بشر دارد. و چیزی که اینجا، باز هم، بسیار خیره‌کننده است این است که خدا می‌گوید، نه، من یک روح هستم، و هیچ چیز آفریده شده‌ای با من یکسان نیست.

سوال؟ بله. دقیقاً. دقیقاً.

دقیقاً. دقیقاً. آره.

وجود ندارد. بابت دستور زبان بد ببخشید. بله، بله، ما خیلی راحت درگیر این ماجرا می‌شویم.

و دوباره، اتفاقاً امروز صبح در حین عبادتم داشتم لاویان، باب ۱۸ را می‌خواندم. و این همان قسمتی است که در مورد تمام گناهان جنسی است. و دوباره به ذهنم رسید.

ما قبلاً در مورد این موضوع صحبت کرده‌ایم. اما، بگذارید یادآوری کنم. جهان بینی بت‌پرستی، جهان بینی‌ای است که اصرار دارد هیچ مرزی وجود ندارد.

این کیهان است. و هیچ چیز فراتر از کیهان وجود ندارد. این چیزی است که کارل سیگن به آن اعتقاد داشت.

او حالا بهتر می‌داند. او مرده است. و در کیهان، همه چیز به هم گره خورده است.

و متأسفانه، تصویر آنها را در حوزه‌های جداگانه‌ای نشان می‌دهد. اما خطوط نقطه‌چین برای این است که بگوییم همه آنها در هم تنیده شده‌اند. حوزه انسانی را داریم.

یک حوزه طبیعت وجود دارد. و یک حوزه الوهیت وجود دارد. و همه اینها به هم پیوسته هستند.

کاری که من انجام می‌دهم، اگر کلمات را درست بگویم، خدایان باید انجام دهند. و اگر خدایان آن را انجام دهند، جهان طبیعت آن را انجام خواهد داد. و من به آنچه می‌خواهم رسیده خواهم رسید.

اما، یک چیز هست که نمی‌تواند اتفاق بیفتد. نمی‌تواند مرزی وجود داشته باشد. نمی‌تواند مرزی بین من و طبیعت وجود داشته باشد.

مرزی بین من و خدایان نمی‌تواند وجود داشته باشد. مرزی بین خدایان و طبیعت نمی‌تواند وجود داشته باشد. باشد. اگر چنین باشد، پس آیین‌های من کارساز نخواهند بود.

هیچ مرزی وجود ندارد. حال، لایوان ۱۸ می‌گوید، کاری را که کنعانیان می‌کنند، انجام ندهید. و بعد، زنای با محارم، رابطه جنسی با حیوانات، زنا، رفتار همجنس‌گرایانه.

کارهایی که آنها انجام می‌دهند را انجام ندهید. چرا آنها این کارها را انجام می‌دادند؟ آنها به دلایل مذهبی این کارها را انجام می‌دادند. آنها این کارها را در دین خود انجام می‌دادند.

اما آنها به دلایل مذهبی، خارج از دین خود این اعمال را انجام می‌دادند. یعنی هیچ مرزی وجود ندارد. هیچ مرزی بین من و مادرم وجود ندارد. هیچ مرزی بین همسر من و همسر تو وجود ندارد. هیچ مرزی بین من و آن حیوان وجود ندارد.

هیچ مرزی بین من و یک مرد دیگر وجود ندارد. هیچ مرزی وجود ندارد. حالا، شما به آنچه در جامعه ما می‌گذرد گوش می‌دهید.

و چیزی که می‌شنوید این است که هیچ‌کس قرار نیست به من بگوید چگونه از تمایلات جنسی‌ام استفاده کنم. هیچ مرزی وجود ندارد.

این کتاب، این کتاب قدیمی چندش‌آور و کثیف. این کتاب می‌گوید، اسوالد، مرزی وجود دارد. من آن را در جهان بنا کرده‌ام.

تو نمی‌تونی با دختری رابطه جنسی داشته باشی. یه مرزی بین تو به عنوان والد و اون به عنوان فرزند وجود داره. چون جهان‌بینی کتاب مقدس می‌گه یه نفر فراتر از کیهان وجود داره.

و برای من غیرممکن است که به آسمان بروم و او را پایین بیاورم. آن متن کتاب مقدس را یادتان هست؟ و همانطور که مرزی محکم و قاطع بین من و خدا وجود دارد، مرزی محکم و قاطع بین من و طبیعت نیز وجود دارد.

ما میمون‌های شلوارپوش نیستیم. ما از نوع متفاوتی از موجودات هستیم. باز هم، این را به انسان‌شناس یا زیست‌شناس بگویید.

و، خودت رو توی یه مبارزه تن به تن و درگ اوت میندازی. حالا، خبر خوب اینه. خبر خوب اینه.

این مرز یک طرفه و نفوذپذیر است. زیرا خدا، که نامش را متبرک باد، می‌تواند به درون ما رخنه کند. او هر جا و به هر نحوی را انتخاب می‌کند.

بنابراین، واقعاً یک تغییر الگو در اینجا در حال رخ دادن است. و، آرون، من مطمئنم. آرون واقعاً گیج شد وقتی موسی گفت، آنها با تو چه کار کردند؟ منظورم این است که آیا ناخن‌هایت را کشیدند؟ آیا تو را با ته سیگار سوزاندند؟ منظورم این است که آنها با تو چه کار کردند؟ و، آرون می‌گوید، هی، تقصیر من نیست.

من فقط دارم کاری رو می‌کنم که... منظورم اینه که، مشکل چیه موسی؟ و، موسی می‌گه، تو هنوز متوجه نشدی، نه؟ خدا قدوسه. ما هفته‌ی پیش در موردش صحبت نکردیم. اما، قدوس، که فقط سه بار در کتاب خروج، قبل از فصل ۲۵، آمده، حدود ۴۰ بار بین فصل ۲۵ و فصل ۴۰ تکرار می‌شود.

فکر می‌کنی خدا می‌خواد یه چیزی رو بهت بفهمونه؟ آرون، خدا کاملاً متفاوت از هر چیزیه که بتونی فکرتو بکنی. ذاتش یه چیز دیگه‌ست، اما شخصیتش هم یه چیز دیگه‌ست. خدایان از روی تصویر ما ساخته شدن.

پس، آنها درست مثل ما هستند، فقط بدتر. ما دروغ می‌گوییم، پس آنها هم دروغ می‌گویند. ما فاسد هستیم، پس آنها هم فاسدند.

حالا، باید گفت، گاهی اوقات ما خوبیم، و گاهی اوقات آنها، دوباره، ببخشید دستور زبان بد، بهترند. آنها فقط هر چیزی هستند که ما هستیم، بزرگ نوشته شده‌اند. و، این کتاب می‌گوید، حدس بزنید چه؟ آن مقدس مثل ما نیست.

او به شکل ما ساخته نشده. خب، سه آیه، باشه. به نظر می‌رسه که انتخابات خیلی جالب خواهد بود.

من به آنجا نمی‌روم، و به آنجا هم نمی‌روم. مردم چقدر در این فرآیند دخیل بودند؟ آنها یک کار داشتند: گوشواره‌های زنان و فرزندانان را از گوش‌هایشان جدا کنید، همین. همین.

این تمام چیزی بود که آنها ارائه دادند. این تمام کاری بود که آنها انجام دادند. چه کسی این کار را انجام داد؟ آرون، متخصص مذهبی. امیدوارم قبل از پایان امشب چیز بیشتری در مورد آن بگویم.

وقتی از صبر کردن برای خدا امتناع می‌کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ بله، به دردم می‌افزاید. اولاً، خلقت متعالی می‌شود، گاو نر. منابع مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند.

فقط افراد ماهر ارزش دارند. و وقتی منتظر نمی‌مانیم، خدا از ما دور می‌شود. دو هفته دیگر خواهیم دید که در واقع، منتظر خدا ماندن، نتیجه‌ای کاملاً برعکس می‌دهد.

او دیده بود که آنها این کار را در مصر انجام می‌دهند. ممکن است او در مصر در آن شرکت داشته باشد. و باز هم، من نمی‌توانم این را از کتاب مقدس ثابت کنم، اما کاملاً مطمئنم که دین عبری در زمانی که موسی به آنجا رسید، کاملاً بت‌پرستانه شده بود.

آنها ۴۰۰ سال را در بت‌پرست‌ترین فرهنگ زمان خود گذرانده بودند. بنابراین، فکر نمی‌کنم هیچ راهی وجود داشته باشد که آنها می‌توانستند کار دیگری انجام دهند. و، متوجه می‌شوید که متن چه می‌گوید.

ای اسرائیل، این خدای توست که تو را از سرزمین مصر بیرون آورد. مردم این را می‌گویند. حالا، یک چیز عبری اینجا در جریان است که کاملاً جالب است، حداقل برای یک استاد عبری.

جمع است. کروی‌ها « im » کلمه‌ای که معمولاً به عنوان خدا ترجمه می‌شود، در واقع جمع است. انتهای سرافیم‌ها. بنابراین، لطفاً در مورد کروی‌ها صحبت نکنید. می‌توانید در مورد کروی‌ها صحبت کنید، یا می‌توانید در مورد سراف‌ها صحبت کنید، اما کروی‌ها جمع هستند. سرافیم‌ها جمع هستند.

کلمه الوهیم جمع است. بنابراین، بسته به متن، همین کلمه را می‌توان به خدا یا خدایان ترجمه کرد. بنابراین ترجمه من در اینجا می‌گوید، اینها خدایان تو هستند، ای اسرائیل، که تو را از سرزمین مصر بیرون آوردند.

خب، شاید منظورشان همین بوده، اما نمی‌دانم چرا یک گوساله را خدایان شما نامیدند. فکر می‌کنم گفتند این خدای شماس است. این یهوه است.

و فکر می‌کنم این چیزی بود که آنها یاد گرفته بودند. فکر می‌کنم این چیزی بود که آنها سال‌ها در مصر تمرین کرده بودند. خدای پدران، این بت ماست.

و بنابراین، دوباره، آنها به گذشته برمی‌گردند. خدا به طور خاص گفته است که این اشتباه است. دیگر نمی‌توانید این کار را انجام دهید.

وقتی شرایط سخت میشه، برام مهم نیست که قسم خوردم دیگه هرگز این کار رو نکنم یا نه. می‌ترسم.

من اینجا به یه کمک کوچیک نیاز دارم. همه ی مردم. آره.

او طلا را از دست ایشان گرفت و آن را با قلم حکاکی شکل داد و از آن یک گوساله طلایی ساخت، و آنها گفتند. پس او هارون است؛ آنها قوم هستند. پس هارون این چیز را می‌سازد، و قوم می‌گویند: وای! اینک خدای شما، اسرائیل، که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد.

نمی‌گویند که هارون این را گفته است. و برای من جالب است که در آیه ۵، وقتی هارون این را دید، یک قربانگاه ساخت. کمی شبیه پادشاه شائول به نظر می‌رسد.

اوه، مردم می‌خواستند این کار را بکنند، سموئیل. بنابراین، من گفتم، باشه. فردا روز جشن خواهد بود.

بنابراین، آنها صبح زود روز بعد برخاستند؛ قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های صلح تقدیم کردند، و مردم نشستند تا بخورند و بنوشند و برای بازی برخاستند. همانطور که در یادداشت پیش‌زمینه گفتم، آنها والیبال بازی نمی‌کردند. بازی، در زبان عبری، یکی از آن کلمات نادری است که دقیقاً با معانی انگلیسی مطابقت دارد.

می‌تواند به معنای عذاب دادن باشد. گربه با موش بازی کرد. و گربه خیلی بیشتر از موش خوش گذراند.

می‌تواند به معنای تفریح باشد، یا می‌تواند به معنای معاشقه باشد. و اینجا منظور دومی است. معاشقه.

همین سه مفهوم را دارد. این خیلی نادر است. معمولاً، این یک play کلمه عبری دقیقاً مانند کلمه انگلیسی تقریب است.

اما، در این مورد، نه. عذاب. عذاب.

برای بازی کردن با کسی. برای عذاب دادن او. بله، بله، و دوباره، فکر می‌کنم اینجا داریم با تمام قوا از تلفیق عقاید استفاده می‌کنیم.

آیا آمون-رع است؟ بله. آیا یهوه است؟ بله. آیا خدایان هستند؟ بله.

آیا خداست؟ بله. و باز هم، هیچ مرزی وجود ندارد. ما که با کتاب مقدس بزرگ شده‌ایم، به صورت دسته‌بندی شده فکر می‌کنیم.

این اون نیست. بت‌پرستی می‌گه، نه، تو نمی‌تونی این کار رو بکنی. همه چیز با همه چیز دیگه برابره.

هیچ مرزی وجود ندارد. این به طرز فکر امروز ما مربوط می‌شود. نه، نه، نه.

نمی‌شود گفت این اینطور است و آن اینطور نیست. همه چیز گاهی اینطور است. و برای آن دسته از ما که بالای ۶۰ سال سن داریم، حتی تصور اینکه مردم اینطور فکر می‌کنند هم خیلی سخت است، اما آنها اینطور فکر می‌کنند.

همه نوجوانان ما اینطور فکر می‌کنند. هیچ چیز مطلق نیست. هیچ چیز

هیچ چیز مطلقاً اینطور نیست. و هیچ چیز مطلقاً اینطور نیست. دقیقاً.

دقیقاً. و همانطور که قبلاً هم گفتم، به جز وقتی که از یک ساختمان بلند بپرید، تقریباً قطعی است که به پایین خواهید افتاد.

بله، دقیقاً همان روشی که ما افکار ذهنمان را شکل می‌دهیم، همیشه در حال فاسد شدن است. این تقریباً قطعی‌ترین جمله‌ای است که می‌توانید پیدا کنید. و این هم از این حرف‌ها.

همین طرز فکر ما باید تغییر کند. و این همان چیزی است که پولس در رومیان ۱:۱۲ در مورد آن صحبت می‌کند. با تجدید ذهن خود، با تفکر به شیوه‌ای متفاوت، متحول شوید.

و این چالش است. باز هم، این نشانه‌ای از پیری قریب‌الوقوع من است. اما به هر حال می‌گویم

من واقعاً معتقدم که اگر ما، اگر جامعه بشری ۲۰۰ سال دیگر اینجا باشد، آنها فساد کلیسا را تا آمدن تلویزیون نشان خواهند داد. جهان در میان ما قرار گرفت و ما آن را دعوت کردیم. و به طور متوسط، به طور متوسط هفت ساعت در روز آن چیزها را تماشا می‌کنیم، که این چیزی است که برای آمریکا صادق است.

یعنی یه سری آدم روزی ۱۷ ساعت دارن تماشاش می‌کنن. چون من روزی یه ساعت هم نگاهش نمی‌کنم. آره، آره، آره.

خب، اینجاست. و چالشی که شما جوان‌ترها دارید این است که چطور می‌توانید فرزندانان را با یک جهان بینی مسیحی و کتاب مقدسی بزرگ کنید، در حالی که با جهان بینی دیگری بمباران می‌شوند؟ و دیرتر اقدام کنید. بله، بله، باشه.

بله. او، کاملاً. کاملاً.

آره، آره، آره، رفتاری جنسی، رفتاری مذهبی است. خدایان جنسی هستند، و خدایان هم جنسی رفتار می‌کنند.

و بنابراین، وقتی ما، در چارچوب دین، عمل جنسی انجام می‌دهیم، با خدایان مشارکت می‌کنیم. بنابراین، این فقط خوش‌گذرانی نیست. این خوش‌گذرانی با اهمیت مذهبی است.

عشق بورزید، نه جنگ. بسیار خوب، پس، آیات ۷ تا ۱۴. به یاد داشته باشید، اکنون، عهد تمام شده است.

عهد با این موارد بسته می‌شود: اگر این کارها را انجام دهید، برکت خواهید یافت. اگر به عهد و پیمان خود پایبند باشید، برکت خواهید یافت. اگر عهد را بشکنید، نفرین خواهید شد.

عهد اکنون شکسته شده است. اگر خدا، بدون یک لحظه توجه بیشتر، همه آنها را به خاکستر تبدیل می‌کرد، چیزی جز عدالت نبود. ما باید این را از ذهن خود بیرون کنیم.

ما این تصویر را داریم که، خب، خدای من، آنها فقط یک کار کوچک انجام دادند، و خدا مثل موشک منفجر شد. نه، آنها یک کار کوچک هم انجام ندادند. آنها یک و دو را خراب کردند، و با این کار، کل ماجرا را خراب کرده‌اند.

تمام شد. بنابراین، نکته جالب این است که خدا این موضوع را با موسی در میان می‌گذارد. خداوند به موسی گفت: «پایین برو، زیرا قوم تو که از سرزمین مصر بیرون آوردی، خود را فاسد کرده‌اند».

آنها به سرعت از راهی که به آنها فرمان داده بودم، منحرف شده‌اند. آنها برای خود گوساله‌ای طلایی ساخته‌اند و آن را پرستش و قربانی کرده‌اند و گفته‌اند: «اینها خدایان شما هستند، یا این خدای شماست، ای اسرائیل، که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد.» او نیازی به گفتن این موضوع به موسی ندارد.

لازم نیست با او در این مورد صحبت کند. خداوند به موسی گفت: «ای مردم، من این را دیده‌ام. اینک، این مردمی سرسخت هستند».

دوباره، من قبلاً در این مورد صحبت کرده‌ام. این عکس گوساله است. افسار را روی آن گذاشتید.

تو قرار است آن را در جایی واقعاً خوب رها کنی، اما گوساله این را نمی‌داند، و گوساله می‌گوید نه و هر چهار سم خود را در زمین فرو می‌کند و گردنش را مانند عصا می‌کند. این قوم عبرانی هستند. پس حالا، مرا به حال خود بگذارید تا خشم من بر آنها شعله‌ور شود و آنها را نابود کنم تا بتوانم از شما ملتی بزرگ بسازم.

حالا، دو نکته در این گفتگو وجود دارد که برای من جالب است. به مورد اول توجه کنید. آیه ۷. شما از چه کسی صحبت کردید؟ از چه کسی؟

خدا همان چیزی را می‌گوید که مردم گفتند. این یارو موسی، کسی است که ما را بزرگ کرده است. ما نمی‌دانیم چه اتفاقی برایش افتاده است.

خدا می‌گوید قوم تو که تو بزرگشان کردی، آنها آشفته هستند. صبر کن. حالا به آیه ۱۰ نگاه کن.

آیا خدا قرار است کار یک قوم برگزیده را تمام کند؟ خب، برای اینکه چی؟ بله، و؟ من می‌توانم از تو یک ملت بزرگ بسازم، موسی. این چطور به نظر می‌رسد؟ هر واعظی اینجا بوده است. بعد از همه کارهایی که برای این مردم انجام داده‌ام، بعد از همه موعظه‌هایی که برایشان کرده‌ام، بعد از همه وقت‌هایی که تمام شب را با آنها بیدار مانده‌ام، با آنها دعا کرده‌ام، به آنها مشاوره داده‌ام، به آنها کمک کرده‌ام، آنها با من اینطور رفتار می‌کنند.

فکر می‌کنم یهوه دارد موسی را آزمایش می‌کند. موسی، دوست داری چنین احساسی داشته باشی؟ اینکه احساس کنی بعد از همه کارهایی که برایشان انجام داده‌ای، به تو آسیب رسانده‌اند؟ و آیا دوست داری که در کتاب‌های تاریخ، نه بنی اسرائیل، بلکه بنی موسی، ثبت شود؟ این حس خوبی دارد، اینطور فکر نمی‌کنی موسی؟ پس، موسی، اگر فقط از سر راهم کنار بروی، من پایین می‌روم و هر چه که به سرشان می‌آید را به آنها می‌دهم. از سر راهش کنار برو؟ منظورت این است که یهوه، اگر من از سر راهت کنار بروم، تو کاری را که باید انجام دهی، انجام نمی‌دهی؟ خدا از موسی دعوت می‌کند تا شفاعت کند.

موسی اینجا مورد آزمایش قرار می‌گیرد. موسی می‌توانست بگوید، اوه، حق با توست، خدایا، بعد از این همه کاری که برایشان انجام داده‌ام، برو و آنها را بگیر. او این را نمی‌گوید.

او به یهوه، خدای خود، التماس کرد و گفت: «ای یهوه، چرا خشم تو بر قوم خود که با قدرت عظیم و دست توانا از سرزمین مصر بیرون آورده‌ای، شعله‌ور است؟ «ای خدا، آنها قوم من نیستند. این یکی از درس‌های بزرگی است که هر واعظی باید بیاموزد. آنها قوم من نیستند».

آنها قوم یهوه هستند. شاید از ریشه فاسد باشند، اما قوم یهوه هستند، نه قوم من. چرا مصریان باید با نیت پلید بگویند که آیا او آنها را بیرون آورد تا در کوه‌ها بکشد و از روی زمین محو کند؟ از خشم سوزان خود دست بردار.

از این بلا که بر قوم تو نازل شده، دست بردار. ابراهیم، اسحاق و اسرائیل، بندگانت را به یاد آور. قوم ممکن است فراموش کرده باشند، اما موسی فراموش نکرده است.

او فراموش نکرده است که خدا از روی لطف برای آنها چه کرده است تا آنها را از مصر رهایی بخشد. او فراموش نکرده است که خدا از روی لطف برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب چه کرده است. تو به آنها گفتی نسل شما را مانند ستارگان آسمان کثیر خواهم کرد و تمام این سرزمین را که وعده داده‌ام به نسل شما» «خواهم داد».

آنها آن را برای همیشه به ارث خواهند برد. اگر هیچ کس درس خروج را نیاموخته باشد، موسی آموخته است. او آموخته است که خدا عادل نیست، بلکه عادل است.

اسوالد، داری حرف خودت رو تکرار می‌کنی. درسته. یهوه چیزی فراتر از عادلانه

او بخشنده است. و موسی می‌گوید، خدایا، تو بارها و بارها گفته‌ای، آنها خواهند دانست که تو یهوه هستی. خدایا، اگر کاری را که این مردم شایسته آن هستند انجام دهی، مردم گمراه خواهند شد.

آنها قرار نیست بدانند تو واقعاً کی هستی. و خدا می‌گوید حق با توست، موسی. بهتر است بروی پایین و با آنها صحبت کنی.

این تصویر این خدای هیولای خشمگین نیست. بگذار به او حمله کنم. بگذار به او حمله کنم.

من او را خواهم کشت. من او را خواهم کشت. و موسی گفت، خدایا مراقب باش

نه، نه، نه. می‌دونی، مراقب باش. نه، نه، نه، نه.

و در نهایت، خدایان می‌گویند، او، بسیار خب. فکر کنم این کار را نکنم. نظرت چیست، موسی؟ آیا آنها قوم تو هستند؟ و آیا اوضاعشان خراب است؟ آیا دوست داری برای قوم جدیدی بسازم؟ اگر فقط از سر راهم کنار بروی، این کار را خواهم کرد.

نه، خدایا، من از سر راهت کنار نمی‌روم چون این کار آبروی تو رو می‌برد. دنیا آخرش نمی‌فهمه تو واقعاً کی هستی

من این کار را نخواهم کرد، خدا. خدا می‌گوید، حق با توست. برو پایین و با آنها صحبت کن

خب، موسی پایین می‌رود. بله؟ بله؟ من کمی ایده دارم که چگونه نظر خدا را تغییر دهم. و این مشکلی است که من به عنوان یک محقق دارم، زیرا کتاب مقدس من می‌گوید، بنابراین خداوند از آسیبی که به قوم خود وارد می‌کرد، منصرف شد.

بنابراین، من به کمک خودم برای تعریف «تسلیم شدن» می‌روم، بهتر است بگویم «متاسفم». و به نظر می‌رسد که در آنجا می‌گوید، خدا از اینکه عصبانی شد متاسف شد. اما سپس به پیدایش ۶، ۶ اشاره می‌کند، جایی که می‌گوید، خدا از اینکه این افراد را آفرید متاسف شد.

او همه را نابود کرد، به جز نوح و خانواده‌اش. بنابراین، او بالاتر از آنها نیست. چه فرقی می‌کند؟ خب، این یک مشکل عبری است.

این کلمه به معنای همه چیز است، از توبه کردن، ترحم کردن. در این بین، به معنای پشیمان شدن، پشیمان شدن و تغییر نظر نیز هست. یک مثال کلاسیک از این مورد، حضرت یونس است.

خدا می‌گوید، هنوز ۴۰ روز مانده، و من نینوا را به آتش خواهم کشید. و یونس گفت، خدای من، من از راه دیگری می‌روم. به او نمی‌گویم که خدا قرار است او را تا ۴۰ روز دیگر به آتش بکشد.

خدا می‌گوید، بله، تو هستی. و یونس بعد از کمی تجربه در ماهی، گفت، بله، فکر می‌کنم این کار را خواهم کرد. و او می‌رود.

حالا، او این کار را نمی‌کند. من تفسیرها و درس‌ها و موعظه‌های زیادی در مورد یونس خوانده‌ام که می‌گویند او آنها را به توبه دعوت کرد.

در پیام یونس هیچ کلمه‌ای از توبه وجود ندارد. هیچ کلمه‌ای از لطف احتمالی وجود ندارد. یونس می‌گوید، تو تا چهل روز دیگر خواهی سوخت، و من خوشحالم.

و آنها به هر حال توبه کردند. و خدا نظرش را عوض کرد. خدا قصد داشت آن شهر را به آتش بکشد، اما مردم واقعاً توبه کردند و خدا نظرش را عوض کرد.

در آنجا چیزی در مورد توبه از شر اخلاقی وجود ندارد، هیچ چیز از نظر اخلاقی شری در مورد سوزاندن آشور وجود ندارد. در واقع، سوزاندن آنها از نظر اخلاقی درست بود، اما آنها توبه کرده‌اند. و خدا می‌گوید من خوشحال خواهم شد که نظرم را عوض کنم.

اینجا هم همین‌طور است. خدا می‌گوید، هی موسی، این قوم، این بلا سرشان آمده. اگر از سر راهم کنار بروی، من این کار را خواهم کرد.

او می‌گوید، نه، این کار را نمی‌کنم، خدایا. خدا می‌گوید، بسیار خوب، همین برای من کافی است. شفاعت تو برای آنها به خاطر نام من کافی است تا نظرم را عوض کنم و کار درست را انجام ندهم.

خب، مشکل اینجاست. این کلمه طیف وسیعی از معانی را دارد، و شما باید با توجه به موقعیت خاص درست باشد sorry انتخاب کنید که با کدام یک از آنها سر و کار دارید. فکر می‌کنم در مورد پیدایش، کلمه

او از اینکه این گروه را تشکیل داده بود، پشیمان بود. فکر نمی‌کنم اینجا درست باشد که بگوییم از اینکه گفته بود می‌خواهد عهد شکسته را اجرا کند، پشیمان است. نه، اما بر اساس شفاعت موسی، نظرش را در مورد اجرای آن عهد شکسته تغییر خواهد داد.

آیا این کمکی می‌کند؟ بله، خیلی کمک می‌کند. خب. یک چیز دیگر هم به ذهنم رسید، از اینکه اینقدر منفی‌باف باشم متنفرم، اما اگر خدا اجازه نداد یونس به سمت دیگری برود، و می‌بینیم که این اتفاق آنجا افتاد، اما موسی آن تصمیم را برای رفتن نگرفت، نه، من اجازه نمی‌دهم تو رهبر مردم باشی.

اگرها زیاد است. اگر موسی در این آزمون شکست می‌خورد، فکر می‌کنم دیگر هرگز چیزی درباره موسی نمی‌شنیدیم. فکر می‌کنم خدا به نحوی به وعده‌اش به قومش عمل می‌کرد، اما فکر می‌کنم موسی از صحنه خارج می‌شد.

خب، همانطور که گفتم، فکر می‌کنم این در درجه اول یک آزمون برای موسی بود، و موسی آن را با موفقیت پشت سر گذاشت. پس خدا می‌گوید، بگذارید سریع بقیه این فصل را مرور کنم. خدا می‌گوید، خب، برو پایین و با او صحبت کن.

بنابراین، موسی می‌رود و با او صحبت می‌کند. وقتی او می‌بیند که واقعاً چه اتفاقی دارد می‌افتد، خدا در مقایسه با موسی مثل یک بره به نظر می‌رسد. موسی مثل یک موشک منفجر می‌شود.

همین که به اردوگاه نزدیک شد و گوساله و رقصندگان را دید، خشم موسی افروخته شد و لوح‌ها را از دستان خود انداخت و آنها را در پای کوه شکست. گوساله‌ای را که ساخته بودند گرفت و آن را با آتش سوزاند. پودر کرد، روی آب پاشید و مردم را مجبور کرد آن را بنوشند. این همان کسی است که دیوانه شده است.

بم! به سمت لوح‌ها برو. اولین مردی که ده فرمان را شکست. پتک را برمی‌دارد.

بعد از اینکه آن چیز را در آتش انداختند، آن را نرم کردند، کوبیدند تا به پودر تبدیل شود. پودر را روی آب ریختند و مردم را مجبور کردند آن را بنوشند. خیلی طول نکشید.

فکر کنم این یارو شبیه شیطان تاسمانی توی باگز بانی بود. آره، درسته. کلی انرژی، یا حداقل یه جورایی آدرنالین بالا.

چرا مردم را مجبور به نوشیدن آن نکرد؟ هیچ کس دیگر هرگز از آن طلا برای ساختن بت استفاده نخواهد کرد. چقدر باید گناه را در زندگی خود جدی بگیرید؟ جرات ندارید آن را نوازش کنید. جرات ندارید جایی برای آن بسازید.

تو جرات نداری آن را توجیه کنی. گناه است. و بعد مطمئناً خنده‌دارترین جمله در تمام کتاب مقدس را می‌گویی.

با تو چه کردند؟ به آنها گفتم هر که طلا دارد، آن را از خود دور کند. پس آن را به من دادند و من آن را در آتش انداختم. این گوساله بیرون آمد.

خنده‌داره، اما غم‌انگیز هم هست. انکار مسئولیت. تقصیر من نیست.

نمی‌توانستم جلوی خودم را بگیرم. یا با آن به طور ریشه‌ای برخورد کنم یا بی‌خیالش شوم. این‌ها انتخاب‌های ما هستند.

وقتی صحبت از گناه می‌شود، واقعاً هیچ حد وسطی وجود ندارد. و در مقایسه با کاری که موسی انجام داده است، دیدن اینکه هارون سعی می‌کند آن را توجیه کند، بسیار جذاب است.

سعی می‌کند مسئولیت خودش را انکار کند. آرون احتمالاً کمی ترسیده است. حق با توست.

او هنوز پتک را در دست دارد. با تو چه کردند؟ هیچی، هیچی، هیچی. خب، تقریباً مثل این است که مسئولیت را به گردن دیگری بیندازند.

اما این بار داشتند از حقشان می‌گذشتند. شنیدید؟ داشتند تقصیر را گردن دیگری نمی‌انداختند، داشتند حق را به دیگری می‌دادند. خب، همین‌جا ادامه می‌دهیم.

آره. آره. آره.

بله، و من پاسخی برای آن ندارم. پاسخ موقت من این است که در این مورد، و من به هیچ وجه نمی‌توانم در مورد سرنوشت ابدی او پاسخی بدهم. اما از نظر انسانی، خدا تصمیم گرفته است که از او استفاده کند.

و بنابراین، او در این مقام باقی می‌ماند، تقریباً مانند شائول. می‌دانید، داوود می‌گوید، من به مسیح خداوند دست نخواهم زد.

مسح خدا بر این مرد است. و بنابراین، از یک جهت، به نظر می‌رسد که حتی اگر فرد از آن سوءاستفاده کند، این مسح تا آخر عمر ادامه دارد.

همانطور که گفتم، نمی‌توانم در مورد سرنوشت ابدی شائول یا هارون صحبت کنم. اما تا جایی که می‌دانم، برایم بسیار جالب است. من مطالعه جامعی انجام نداده‌ام، اما مطالعه نسبتاً کاملی انجام داده‌ام.

من نمی‌توانم حتی یک جا در کتاب مقدس پیدا کنم که در آن چیزی کاملاً تعریف‌آمیز درباره هارون گفته شده باشد. فکر می‌کنم دلیلش دقیقاً این است که تفاوت آشکاری بین کاهن اعظم و این کاهن اعظم انسانی خطاپذیر قائل شوند. ما یک کاهن اعظم داریم که بی‌گناه است.

ما یک کاهن اعظم داریم که خودش را به عنوان قربانی به مکان مقدس می‌برد. حدس من این است که یک تفاوت عمده بین آنها وجود دارد. یک کاهن اعظم انسانی این شکلی است

و بارها و بارها، این حقیقت دارد که کاهنان کسانی هستند که اسرائیل را به بت‌پرستی سوق می‌دهند. و باز هم، پیامی برای واعظان وجود دارد. بسیار خوب، یک کلمه دیگر و من شما را رها می‌کنم.

نه، دو کلمه دیگر، دو پاراگراف دیگر، دو کلمه دیگر. در مورد لاویان، به نظر من از آیه ۲۹ اینطور به نظر می‌رسد که موسی گفت، امروز شما برای خدمت خداوند منصوب شده‌اید، هر کدام به قیمت جان پسر و برادرش. و چند نفر بودند، ۳۰۰۰ نفر که کشته شدند.

فکر می‌کنم این یعنی رهبران اصلی این ارتداد، لاویان بودند. و اینکه موسی این را تشخیص می‌دهد و می‌گوید بسیار خوب، هر کدام از شما لاویان که جزو آن دسته نیستید، بیایید اینجا. حالا شما با سرطان قبیله‌تان دست و پنجه نرم کنید.

شاید دارم زیادی به این موضوع نگاه می‌کنم، اما فکر می‌کنم اینجا ماجرا همین است. همانطور که گفتم، لاویان از نظر تاریخی کسانی بودند که مردم را به بت‌پرستی سوق دادند. بنابراین، باز هم، این موضوع در مورد جدیت شدیدی است که باید با گناه برخورد کنیم.

تو با آن کاری نداری. سپس، در نهایت، موسی می‌گوید، بسیار خوب، تو گناه بزرگی مرتکب شده‌ای؛ این آیه است. حالا من به نزد خداوند می‌روم، شاید بتوانم گناه تو را کفاره کنم. ۳۰

این کمی من را نگران می‌کند. یک لحظه صبر کن، موسی، تو برای این مردم شفاعت کردی و همه آنها نابود نشده‌اند. حالا می‌خواهی برای آنها کفاره بدهی؟ می‌خواهی گناه آنها را بپوشانی؟ بحث‌های زیادی در مورد کلمه کفاره وجود دارد.

است. آن سه حرف صامت در زبان عبری به معنای پوشاندن KPR معنی اصلی این کلمه پوشاندن است. این هستند.

و یک بازی با کلمات با درب صندوق عهد در جریان است. به آن کیپوروت می‌گویند که ممکن است به معنای ساده پوشش باشد. اما لوتر، در ترجمه خود، ترجمه آلمانی خود، اولین ترجمه به زبان رایج عبری در سال گذشته، لوتر گفته است، یک دقیقه صبر کنید، این فعل به معنای بله، پوشاندن است، اما ۱۵۰۰ همچنین به معنای پوشاندن به معنای پنهان کردن گناه است.

بنابراین، او گفت، این چیزی است که روی آن را می‌پوشاند. و بنابراین، او کلمات آلمانی را انتخاب کرد که ترجمه انگلیسی آن «صندلی رحمت» است - پوشش کفاره.

بنابراین، موسی می‌گوید، شاید بتوانم پوششی برای گناه تو بسازم. او، واقعاً؟ بنابراین، موسی به نزد خداوند، بازگشت و گفت، افسوس، این قوم گناه بزرگی مرتکب شده‌اند. آنها خدایانی از طلا برای خود ساخته‌اند، گویی خدا از قبل این را نمی‌دانسته است.

جالب است که در دعاهایمان چقدر به خدا اطلاعاتی می‌دهیم که نیازی به آن ندارد. حالا می‌خواهم برای خواهر جوآن دعا کنم. او در اطاق ۳۶۷ بیمارستان سنت جو در لکسینگتون بستری است.

و خدا می گوید من از این موضوع آگاه بودم. قوم تو گناه بزرگی مرتکب شده اند. آنها برای خود خدایانی از طلا ساخته اند.

حالا، اگر می خواهی، گناهشان را ببخش. اما اگر نه، مرا از کتابی که نوشته ای پاک کن. اینجا جایی است که من و دکتر کینلا با هم اختلاف نظر داریم.

شما می توانید بفهمید کدام یک احتمالاً درست می گوید. به هر حال، او اینجا از موسی به عنوان شفیع صحبت می کند. من اینطور برداشت نمی کنم.

من خواندم که موسی سعی داشت دست خدا را بپیچاند. حالا، خدایا، اگر می خواهی آنها را از صحنه روزگار محو کنی، باید مرا هم از صحنه روزگار محو کنی. و خدا می گوید، موسی، دست از این کار بردار.

هر که را که به من گناه ورزیده است، از دفتر [گناهان] محو خواهم کرد. اکنون برو و مردم را به جایی که به تو گفته ام، هدایت کن. اینک فرشته ای من پیشاپیش تو خواهد رفت.

در فصل بعد بیشتر در این مورد خواهیم شنید. فکر می کنم این به این معنی است که هیچ انسانی، هر چقدر هم که بزرگ و خوب باشد، نمی تواند کفاره گناه دیگری را بدهد. اگر قرار است گناه ما کفاره شود، به چیزی بیش از یک موسی نیاز است.

و خدا را شکر که او آمده است. اینجا، ما کسی بزرگتر از موسی و بزرگتر از هارون داریم، و او عیسی مسیح است. می خواستم بدانم آیا شما آن را شبیه لوقا ۱۹، ۴۰ دیده اید؟

این همان چیزی است که در عذاب بود زیرا او قوم خود را دید. و من تعجب می کنم که آیا تفاوتی وجود دارد. و پولس هم گفت، مگر پولس چیزی شبیه به این نگفت؟ او، بله.

بله، پولس در رومیان می گوید که اگر این کار برادرانم را نجات دهد، حاضرم نابود شوم. اما توجه کنید که این چیزی نیست که موسی می گوید. او نمی گوید که مرا نابود کنید تا آنها نجات یابند.

منظورش این است که اگر قرار است آنها را از صحنه روزگار محو کنی، باید مرا هم از صحنه روزگار محو کنی. این خیلی فرق دارد. او نمی گوید که جان مرا به جای جان آنها بگیر.

او می گوید اگر می خواهی، گناهانشان را ببخش. اما اگر نه، لطفاً مرا از کتابی که نوشته ای محو کن. اگر نمی خواهی گناهانشان را ببخشی و آنها را محو نکنی، پس باید مرا هم محو کنی.

و خدا می گوید من قرار است کسانی را که گناه کرده اند، موسی، محو کنم، نه تو. بنابراین، من کاملاً متقاعد شده ام که این در مورد این نیست که موسی خود را به جای قومش تقدیم کند، بلکه می گوید، خدایا، اگر می خواهی مردم را ببری، باید مرا هم با آنها ببری. تلاش برای فریب دادن خدا.

و خدا می گوید که من اهل پیچاندن بازو نیستم. بله، او این کار را می کند، به این معنا که همه آنها را نابود نمی کند. حالا، به آخرین آیه توجه کنید: بلا بر مردم نازل شد زیرا آنها گوساله ای را ساختند، همان گوساله ای که هارون ساخته بود.

حالا، شاید دارم سعی می کنم آبروی خدا را اینجا حفظ کنم. من حدس می زنم طاعون، تبخال یا سیفلیس یا سوزاک باشد. آنها درجا نمرندند.

ممکن است این کار را کرده باشند. اما به نظر من خیلی جالب است که این موضوع به گوساله مربوط می‌شود. و باید بگویم، نه، من باور ندارم که خدا ایدز را برای مجازات همجنس‌گرایان آفریده باشد.

من این را باور ندارم. و همچنین باور ندارم که او تبخال را برای مجازات افراد بی‌بندوبار آفریده است. با این حال، معتقدم که او جهان را طوری ساخته است که وقتی ما آنطور که طراحی شده‌ایم زندگی می‌کنیم، بیماری‌های خاصی را تجربه نکنیم.

بین این دو تفاوت وجود دارد. یک خدای شیطانی که سعی در مجازات مردم دارد و خدایی که جهان را طوری ساخته که اگر آنطور که برایش طراحی شده‌اید زندگی نکنید، آسیب خواهید دید. به همین ترتیب، مثال قدیمی من، آیا خدا جاذبه را طوری طراحی کرده که افرادی را که از ساختمان‌های بلند می‌پرند مجازات کند؟ خیر.

اما اگر از ساختمان‌های بلند بپرید، اتفاقات بدی برایتان خواهد افتاد. بنابراین، اگر به شیوه‌ای غیر از طرح او زندگی کنید، آسیب خواهید دید. بله، بله، بله، به معنای واقعی کلمه.

آه، خب، کاش جواب این سوال را می‌دانستم. اما در سراسر کتاب مقدس کاملاً واضح است که عبرانیان و مسیحیان پیرو آنها احساس می‌کردند که خدا سوابق افرادی را که از عهد او پیروی می‌کنند و کسانی که از عهد او پیروی نمی‌کنند، نگه می‌دارد. فکر می‌کنم این موضوع به این واقعیت مربوط می‌شود که قرار بود عهد نوشته شود.

بنابراین، در اینجا دفتری از افرادی که به عهد پایبند هستند و بنابراین واجد شرایط دریافت برکت هستند، و افرادی که به عهد پایبند نیستند و در نتیجه به سوی لعنت می‌روند، وجود دارد. حال، در نهایت، این دفتر تبدیل به دفتر حیات بره می‌شود و همینطور الی آخر. فکر نمی‌کنم لزوماً منظور اینجا این باشد.

اما من معتقدم که این مفهوم است که بله، در بهشت خدا کتابی دارد. درست است. درست است.

که به معنای واقعی کلمه، وقتی قوم عبرانی عهد را پذیرفتند، نامشان در کتاب نوشته شده است. اینها افرادی هستند که واجد شرایط برکت هستند. ای وای.

اوه. پس موسی داره میگه، میخوای اسم همه‌شون رو پاک کنی؟ اگه این کارو بکنی، باید اسم منو هم پاک کنی. و خدا میگه، هی، اسم آدمایی که گناه می‌کنن پاک میشه.

اما سپس او پیش می‌رود و آنها را می‌بخشد. اشاره به کتاب زندگان، مزمور ۶۹ است. احتمالاً منظور همین است و آنها آن را کتاب زندگان می‌نامند.

و آخرین کتاب عهد عتیق، ملاکی، درباره کسانی صحبت می‌کند که از خداوند می‌ترسیدند و با یکدیگر صحبت می‌کردند. و خدا باعث شد نام آنها در کتاب یادبود نوشته شود. مردم از من می‌پرسند، آیه مورد علاقه شما از کتاب مقدس چیست؟ و من می‌گویم، معمولاً، این آخرین آیه‌ای است که می‌خوانم، اما این یکی به آن نزدیک است.

من عاشق این ایده هستم که، وای، ما در دنیایی از ناامیدی و بدبینی هستیم که مردم می‌گویند، هی، نگاه کنید. نگاه کنید. کلاهدار بودن سود دارد.

مافیا در رختخواب‌هایشان می‌میرند. آدم‌های خوب به تمام اتفاقات وحشتناکی که برایشان افتاده نگاه می‌کنند. سپس، کسانی که از خداوند می‌ترسیدند با یکدیگر صحبت کردند.

وقتی در ناامیدی غرق می‌شوم، نیاز دارم که دستت را دور شانهام بیندازی و بگویی، هی، خدا هنوز روی تخت سلطنت است. بیا، با هم برویم. و خدا می‌گوید، جبرئیل، می‌شنوی؟ می‌شنوی؟ اسمش را در دفتر بنویس.

کتابی برای یادآوری کسانی که از خداوند می‌ترسند. این فکر قشنگی برای من است. این در ملاکی فصل ۳ تا آمده است. بسیار خوب ۳:۱۶.

آیات خوب زیادی در باب ۳۱۶ در کتاب مقدس وجود دارد، اینطور نیست؟ اول یوحنا ۳۱۶ هم یکی از آنهاست. آن کتاب ملاکی است. و همانطور که احتمالاً می‌دانید، من کتابی در مورد آن نوشته‌ام، و بنابراین کتاب ملاکی را خیلی دوست دارم.

اما از آیه ۱۳ شروع شد. خداوند می‌گوید: سخنان شما علیه من سنگین بوده است. و می‌گویید، ما چگونه علیه شما سخن گفته‌ایم؟ شما گفته‌اید که خدمت به خدا بیهوده است.

چه سودی دارد که ما فرمان او را اجرا کنیم یا در برابر خداوند لشکرها مانند سوگواران رفتار کنیم؟ حال، ما متکبران را سعادت‌مند می‌نامیم. بدکاران نه تنها موفق می‌شوند، بلکه خدا را آزمایش می‌کنند و می‌گریزند. سپس کسانی که از خداوند می‌ترسیدند با یکدیگر سخن گفتند.

خداوند به ایشان توجه کرد و دعایشان را شنید. و کتاب یادبودی در حضور او از کسانی که از خداوند می‌ترسیدند و نام او را گرامی می‌داشتند، نوشته شد. بسیار خوب.

خب، گفتم چند دقیقه. ۲۵ دقیقه‌ی کم گذشته. از صبر و شکیبایی‌تان متشکرم.

بله؟ برای هفته‌ی آینده ملافه دارید؟ بله، همینجا هستند. باشه. البته برای هفته‌ی آینده نه، برای دو هفته.

بله. اگر هر یک از مؤمنان غایب را دیدید، حتماً به او اطلاع دهید.

این دکتر جان اسوالت است که در حال تدریس در مورد کتاب خروج است. این جلسه ۱۴، خروج ۳۲ است.